



# نگاهی به منابع حدیثی وقف

محمد علی سالکی

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

شرع مقدس اسلام و وقف

شرع اسلام سنت وقف را پذیرفته و برای تشویق مردم به آن روایات و حدیث‌های متعددی داریم و ثواب‌های فراوانی برای کسانی که به انجام آن همت بگمارند وعده داده شده است. البته در اکثر قریب به اتفاق این احادیث لفظ وقف به کار برده نشده است.

یکی از آن احادیث حدیث «صدقه جاریه» است که در جواهر<sup>۱</sup> می‌فرماید: در مسالک است و از تذکره نیز حکایت شده و در مهذب البارع و تنقیح هم آمده که علماء فرموده‌اند: مراد از صدقه جاریه همان وقف است.

### وقف در قرآن

در قرآن کریم کلمه وقف نیامده است، ولی عناوینی مترادف همچون صدقه، خیر، بر، انفاق، احسان در مواردی از قرآن آمده است، و هر یک از این عناوین بر وقف صدق می‌کند، زیرا وقف، هم صدقه است و هم بر است ولی در عین حال عنوانی خاص برای وقف است، یعنی بین وقف و بین این عناوین عام و خاص مطلق است و وقف عنوانی خاص می‌باشد.

### سبب استخراج مسائل و سئوال‌ها در کتب فقهی

با آنکه در قرآن عنوان وقف نیامده است بسیاری از احکام، شرایط و مسائل وقف از آیات قرآنی استنباط و استخراج شده است یک سری از احکام و مسائل وقف را هم از احادیثی به دست آورده که در آن عنوان وقف نیز نیست، بلکه همان عناوین عام آمده است که قبلاً یاد شد. تأکید این جانب در این نوشتار روی احادیثی است که کلمه وقف در آنها آمده است، زیرا این کلمه صراحت کامل در عنوان وقف دارد، و مقصود ما را کاملاً تأمین می‌نماید.

### امادیت منابع و کتب

در باب وقف احادیثی که در آنها واژه صدقه و بر وارد شده است فراوان است و در کتب حدیثی، فقهی و اخلاقی شیعه و سنی زیاد به چشم می‌خورد. از جمله در وسائل الشیعه جلد بیست و هشتم باب وقف، احادیث بسیاری هست که فقها به مضامین آنها فتوا داده‌اند. ولی احادیثی که بنا به تأکید ما کلمه وقف در آنها آمده باشد اندک است و می‌توان آن را در مورد ذیل شمرد:

۱. هفده حدیث در وسائل در فصل‌های مختلف باب وقف؛

۲. یک حدیث در تهذیب<sup>۲</sup>.

۳. یک حدیث در بحار<sup>۳</sup> که از خصال نقل کرده و در وسائل<sup>۴</sup> نیز به آن اشاره شده است، ولی در بحار چنین است: «او صدقة موقوفة لاتورث» و در وسائل که از کافی نقل کرده آمده است: «او صدقة مبتولة لاتورث» و «مبتولة» به معنای مقطوعه است.

### وقف در کتب فقهی اهل سنت

در کتاب‌های حدیثی اهل سنت و جماعت نیز چند حدیثی در مورد وقف ثبت شده است. گرچه این احادیث به لفظ وقف نیست، ولی فقهای اهل سنت آن احادیث را حمل بر وقف کرده‌اند و از جمله آنها همان است که پیامبر اکرم (ص) به عمر فرمود: «حبس الأصل وسبب الثمرة» و لذا از وقف در بعضی موارد تعبیر به «حبس» و در بعضی جاها تعبیر به «وقف» می‌کنند. بعداً درباره احادیث اهل سنت و گفتار فقهای ایشان بحث خواهد شد.

### وقف در کتب فقهی اهل سنت

در سده‌های ۱۰۰ تا ۱۵۰ فقه تدوین شد<sup>۵</sup> و علما به نوشتن کتاب‌های فقهی پرداختند اگرچه کتاب‌های چندانی در این دوران نوشته نشده و یا در دست نیست، مخصوصاً به دست شیعه که در دوران اختناق شدیدی که بنی‌امیه ایجاد کرده بودند زندگی می‌گذرانید.

بلی در اوایل سده دوم هجری عمر بن عبدالعزیز به نقایص موجود در باب فقه پی برد و به فرماندار خود در مدینه، ابوبکر بن محمد بن عمر بن حزم نوشت: «آنچه از احادیث پیامبر وجود دارد، گرد آور و آنها را بنویس. من می ترسم علم و دانشمندان از میان بروند». محمد بن مسلم بن شهاب زهری در گردآوری سنت در بین بزرگان آن دوره ممتاز گشت<sup>۶</sup> و احادیثی را گرد آورد.

پیش از آن ابورافع که از یاران علی (ع) و ارادتمندان به او بود کتاب السنن و الأحكام<sup>۷</sup> و کتاب القضا یا را گرد آورده بود و او در میان شیعه نخستین کسی بود که احادیث فقه را جمع کرد و احکام را مدون ساخت. در میان مردم فتوای داد و حلال و حرام را به آنها می آموخت.<sup>۸</sup>

دانشمندان شیعه آنچه را از امامان خودشان دریافته و خود نیز به آن رسیده بودند در رساله هایی گردآوری کردند که به چهارصد رساله رسید و با عنوان «اصول اربعمائة»<sup>۹</sup> خوانده می شد. به یقین در آن رساله ها احادیثی که در باب وقف رسیده بود وجود داشت، زیرا هنگامی که فقهای بزرگوار شیعه این رساله ها را در یک یا چند کتاب جمع آوری کردند که کتب اربعة شیعه را به وجود آورد، همان احادیث بود که در ابواب مختلفه فقه و از جمله در باب وقف نوشته شد. اکنون از چند نفر از دانشمندان شیعه که در کتاب های خود، چه حدیثی و چه فقهی، باب وقف را آورده اند و از علمای اوایل به حساب می آیند که دست به تدوین زده اند یاد می نمایم:

۱. صدوق (د. ۳۸۱) در کتاب من لایحضر که کتاب حدیثی و نوشته صدوق است باب وقف موجود می باشد. در کتاب الهدایة بالخیر هم که کتاب فقهی و نوشته صدوق است نیز باب وقف وجود دارد. وی کتابی خاص وقف به عنوان الوقف دارد که نجاشی در فهرست کتاب های او، آن را و الهدایة را یاد آور شده.<sup>۱۰</sup>

۲. شیخ مفید (د. ۴۱۳)، در کتاب المقنعة بابی در وقف دارد. بر این کتاب شیخ طوسی، شرحی نوشت و آن را تهذیب نامید.

۳. شیخ طوسی (د. ۴۶۰)، چندین کتاب در حدیث و فقه دارد. تهذیب، شرح المقنعة مفید و استبصار که هر دو مجموعه حدیثی می باشند از اوست و در هر دو، احادیثی که مبنای احکام و مقررات اسلامی می باشند گردآوری شده است، و احادیث وقف را چنانکه خواهیم دید در هر دو وارد ساخته است.

در کتاب های النهایة، المبسوط و خلاف وقف در بابی جداگانه ذکر گردیده و روی آن بحث شده است.<sup>۱۱</sup>

۴. شیخ ابوالصلاح حلبی اهل شامات، کتابی دارد به نام الکافی در فقه که احکام را در ابواب مختلف تدوین نموده و هر مبحثی را در جای خود نگاشته است، ولی تحت عنوان وقف چیزی ندارد. وقف را، نه به نام وقف، بلکه در بحث صدقه (الصدقة) آورده، و می گوید:

صدقه دو گونه است:

۱. تملیک اصل، که چیزی را به کسی تملیک کنی و ملک او قرار دهی.

۲. اباحه منافع اصل، که اصل باقی باشد و منافع آن را به غیر واگذاری.

و قسم دوم دو گونه است:

۱. مشروط؛

۲. مؤبد. و مؤبد این است که اصل را نگه دارد و منافعش را بر کسانی و یا برای جهتی از جهات خیر قرار دهد.

«ان یحبس الرقبة ویجعل منافعها لموجود معین... اوالی جهة من ابواب البر».<sup>۱۲</sup>



پس از دوره این چند تن که ذکر شد، دوران شکوفایی علوم و از جمله فقه و دوره مدونات و مکتوبات فرا رسید و فقهای بسیاری به نوشتن ابواب فقه مبادرت نمودند و کتاب هایشان نیز موجود است که ما از ذکر نامشان برای اجتناب از به درازا کشیدن سخن دوری گزیدیم.<sup>۱۴</sup>

بررسی محتوا و مفاد احادیث وقف

آنچه به لفظ وقف در احادیث شیعه آمده چند حدیث است که محدثان در فصول متفرقه در باب وقف آنها را آورده‌اند.

حدیث اول

«عن مهران بن محمد قال سمعت ابا عبدالله (ع): اوصی ان یناح علیه سبعة مواسم فاوقف لكل موسم مالا ینفق».<sup>۱۵</sup> (ترجمه: شنیدم امام صادق (ع) وصیت فرمودند که در هفت موسم (هفت سال در ایام حج) برایش تعزیت داری کنند و برای هر سالی مالی را وقف کرد، که صرف و خرج آن شود.) آنچه از این حدیث می فهمیم این است که تعزیت داری مشروع است، و می توان برای آن مالی را وقف کرد.

حدیث دوم

«فَوَقَّعَ (ع): الوقوف تكون علی حسب ما یوقفها اهلها ان شاء الله».<sup>۱۶</sup>

حدیث سوم

در حدیثی دیگر باسندی دیگر همان روایت رسیده است:

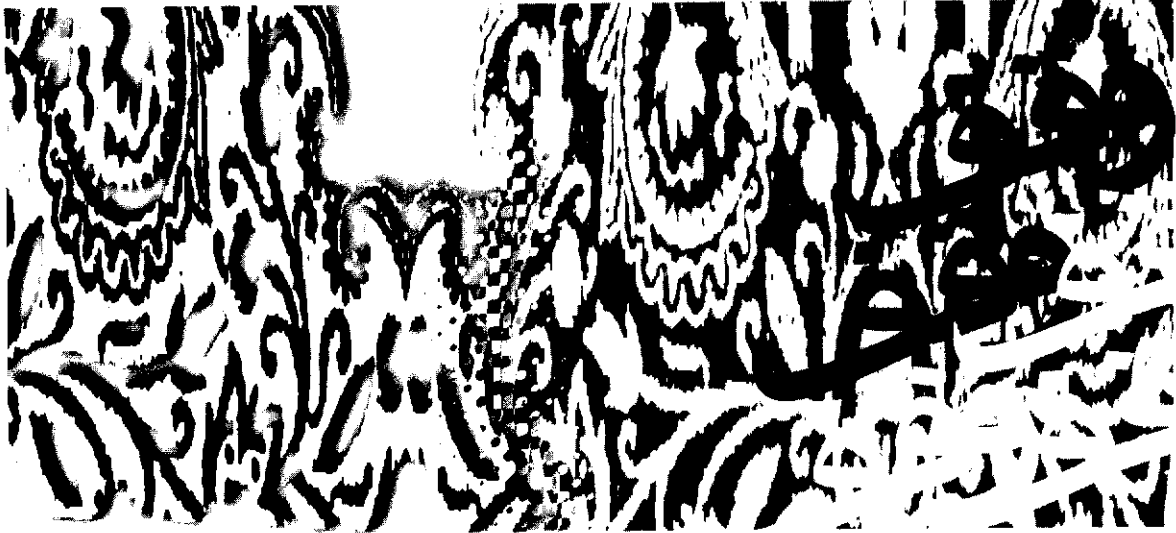
«... فَوَقَّعَ (ع): الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها ان شاء الله».<sup>۱۷</sup>

از این حدیث استفاده می شود که:

۱. وقف امری است مشروع.
۲. هر شرطی که مخالف حکم شرع و عقل نباشد و واقف آن را قید کند درست است.

حدیث چهارم

علی بن سلیمان رشید می نویسد: مقدار زمینی داریم که بعضی از آن ارث پدری من است و بعضی را خود تهیه کرده‌ام و وارثی هم ندارم، می ترسم بمیرم. چه می فرمایید که بعضی از آن را بر فقرا یا برادران مسلمانم و بر مستضعفان



و بیچارگان وقف نمایم و یا آنکه بفروشم و پولش را برایشان تا زنده‌ام تصدق کنم زیرا می‌ترسم که بعد از من به وقف عمل نشود و اگر هم وقف کنم آیا می‌توانم تا زنده‌ام از آن بخورم یا نه؟  
حضرت در جواب او نوشتند:

«فهمت کتابک فی امر ضیاعک، فلیس لک ان تأکل منها من الصدقة، فان انت اکلت منها لم تنفذ ان کان لک ورثة، فبعض و تصدق ببعض ثمنها فی حیاتک. وان تصدقت، امسکت لنفسک ما یقوتک مثل ما صنع امیر المؤمنین». <sup>۱</sup>  
از این حدیث موارد زیر استفاده می‌شود:

۱. اگر مالی را انسان صدقه (وقف) کرد خودش نباید از آن بخورد یعنی زندگانی‌اش را از آن اداره کند. اگر خودش بهره برد و ورثه داشت صدقه قبول نیست و مال از آن ورثه است.
۲. مالی را که وقف کرده باید از ملک خود در آورد و به راه وقف بدهد.
۳. همیشه انسان مقداری از مال را باید برای خود که به درد زندگانی‌اش بخورد نگه دارد و همه را صدقه ندهد.
۴. سیره ائمه سرمشق ماست چنانکه می‌فرماید: تو آن طور عمل کن که امیر مؤمنان عمل کرده است.

۱- بحار، ج ۱۰، ص ۱۸۰

صفوان بن یحیی می‌گوید: از امام پرسیدم: مردی زمینی را وقف کرده، سپس در نظر گرفت کاری در آن انجام داده و (مثلاً) چیزی بسازد.

حضرت فرمود: اگر آن را وقف فرزندانش و جزایشان کرده و قیمی برای آنها معین نموده نمی‌تواند برگردد، (زیرا تصرف بعدی در آن به منزله رجوع است) و اگر فرزندانش کوچکند و ولایت آنها را در این امر برای خودش قرار داده تا آنکه آنها بالغ شوند و الان خودش آن را به دست می‌گیرد باز هم نمی‌تواند برگردد، ولی اگر بچه‌ها بزرگند و هنوز تسلیم دست آنها نکرده، و آنها هم آن را طلب نکرده‌اند و برای گرفتن آن به خصومت برخاسته‌اند اینجا می‌تواند رجوع کند، چون آنها بالغند و آن را طلب نکرده‌اند. <sup>۱</sup>

از این حدیث استفاده می‌شود:

۱. اگر وقف کرد و بعد تصرف در آن نمود وقف باطل است. زیرا تصرف به معنای رجوع می‌باشد، چه قیم وقف

خودش باشد و چه دیگری در صورتی که صاحبان وقف (موقوف علیهم) کوچک باشند.

۲. اگر صاحبان وقف کبیر باشند و وقف را طلب کنند باز هم مالک و واقف حق رجوع ندارد. ولی اگر طلب نکنند، هنوز از ملک او بیرون نیست و می تواند رجوع کند.
۳. در وقف قبض شرط است و صاحبان وقف باید وقف را از واقف قبول کنند و آن را به دست گیرند و یا طلب کنند.

حدیث هشتم

می گوید: نوشتیم به امام که من زمینی را وقف کرده ام بر فرزندانم و برای حج و کارهای خیر دیگر. و اگر مردم برای شما نیز حق نظر قرار دادم و برای خودم هم اگر شما زودتر مرید حق نظر قرار دادم. با این شرایط وقف را انجام داده ام. حضرت فرمودند: هر تصرفی بکنی حلال است و دستت باز می باشد.

«فقال انت فی حلٍّ وموسّعٍ لك».

از این حدیث این مطالب را می فهمیم:

۱. وقف در مورد فرزندان، حج و هر کار خیری درست است.
۲. وقف باید قطعی باشد و هیچ کس را در آن نظر و حق دخالت نباشد.

حدیث نهم

سؤالاتی است که از حضرت صاحب الامر (عج) شده و ایشان جواب داده اند که می فرماید: و اما سؤالاتی که از وقف کرده بودی که کسی برای ما وقف کرده و یا مالی را برای ما قرار داده و سپس به آن نیازمند شده است. هر چه را که هنوز تسلیم نکرده اختیار تصرف در آن را دارد و هر چه را که تسلیم نموده است دیگر اختیاری ندارد؛ محتاج باشد یا نه، نیازمند به آن باشد یا نه.

و اما در خصوص آنچه پرسیدی که چیزی را برای ما قرار داده و تسلیم دست قیم کرده، فقط قیم می تواند تصرف بنماید در همان مواردی که واقف او را در آن موارد قیم قرار داده مانند عمران و آبادی آن پرداخت، خراج و مخارج آن و باقیمانده را در راه ما مصرف کند.<sup>۲۱</sup>

از این حدیث شریف استفاده می نمایم که:

۱. وقف در راه صاحب الامر (عج) جایز است.
۲. در تحقق حصول وقف، تسلیم و قبض شرط است و وقتی قبض شد عقد وقف لازم است، و اگر هنوز قبض نشده جایز است و حق رجوع دارد.

حدیث دهم

می گوید: کنیزی را گرفتم و شرط کردم از او بچه دار نشوم و در منزل خودم هم جایش ندهم ولی بعداً بچه دار شد و من هم قبلاً زمینی داشتیم که در راه وصیت هایم و بچه هایم خیرات (وقف) کرده بودم و برای خودم تا زنده ام اختیارات گذاشته بودم. حالا این کنیز بچه دارد و من او را قبلاً در وقف مؤبد پیشین وارد نکرده بودم و وصیت کرده ام که اگر من مردم تا صغیر است از وقف بهره برد و وقتی کبیر شد فقط دو بیست دینار به او بدهند و دیگر هیچ حقی نه او و نه فرزندان او در این وقف نداشته باشند. بفرمایید نظر شما چیست؟

پاسخی که از سوی حضرت صاحب الامر (عج) آمد این بود که: ... اینکه دو بیست دینار برای آن بچه قرار داده و آن



را از وقف بیرون کرده، مال مال خودش بوده و هرکاری را خواسته در آن انجام داده.

«... و اما اعطاؤه المأتی دینار و اخراجه من الوقف، فالمال ماله فعل فيه ما اراد»<sup>۳۲</sup>.

از این حدیث اینطور استنباط می‌شود که:

۱. وقف اگر قطعی باشد تصرف بردار نیست و چون این شخص در آن تصرف نموده، پس مال برمی‌گردد به ملک خودش و هر طور بخواهد در آن می‌تواند تصرف نماید.

۲. بعد از حصول وقف، مالک حق ندارد دیگری را و یا طریق خیر دیگری را بر موقوف علیهم و یا راه خیر قبلی بیفزاید.

حدیث نهم

می‌گوید: پرسیدم، زمینی را خریدم که در کنار زمینم بود ولی خوب که جست و جو کردم فهمیدم که وقف بوده حالا چه کنم؟ حضرت فرمود: خرید و فروش وقف جایز نیست و حاصل آن هم ملک تو نیست باید آن را به صاحبان وقف رد کنی. گفتم: صاحبش را نمی‌شناسم، فرمود: عایدی آن را تصدیق بده.

«... فقال: لا يجوز شراء الوقوف ولا تدخل الغلة في ملكك، ادفعها الي من أوقفته عليه: قلت لا اعرف لها رباً. قال:

تصدق بفلتھا.»<sup>۳۳</sup>

بهره ما از این حدیث این است که:

۱. خرید و فروش مال وقف جایز نیست.

۲. اگر در نا آگاهی کسی مال وقف را خرید اصل مال به موقوف علیهم برمی‌گردد و مداخل و منافی هم که از آن به دست آمده از آن همان هاست.

۳. شخص خریدار وظیفه دارد مال را و منافع را به صاحبان وقف برگرداند.

۴. اگر صاحبان وقف را نمی‌شناسد منافع آن را در راه خدا تصدق کند.

حدیث دهم

علی بن مهزیار می‌گوید: به امام نوشتم فلانی زمینی را خریده و آن را وقف نموده و برای شما یک پنجم آن را قرار داده و حالا می‌پرسد نظر شما چیست؟ حق شما را از اصل زمین بفروشد و یا برای خودش نگه دارد به قیمتی که خریده (و پولش را به شما بدهد) و یا به حال وقف بگذارد؟ حضرت نوشتند: به فلانی بگو من دستور می‌دهم که حق مرا از زمین بفروشد و پولش را به خودم برساند. این نظر من است ان شاء الله و یا اینکه اگر مناسب حالش است برای خودش بردارد و پولش را به من بدهد.

«أَعْلِمُ فَلَاناً أَنِّي آمَرُهُ أَنْ يَبِيعَ حَقِّي مِنَ الضَّيْعَةِ، وَأَيِّصَالَ ثَمَنَ ذَلِكَ إِلَيَّ، وَأَنْ ذَلِكَ رَأْيِي أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ أَوْ يَقَوْمَهَا عَلَيَّ

نَفْسُهُ أَنْ كَانَ ذَلِكَ أَوْفَقَ لَهُ.»<sup>۳۴</sup>

از این حدیث به دست می‌آید که:

۱. می‌توان مالی را وقف کرد و مقداری از آن را هم به طور مشاع به دیگری واگذار نمود.

۲. آن شخص می‌تواند مقداری را که به او بخشیده نیز وقف کند و کل مال وقف باشد و می‌تواند آن را طلب کند.

۳. مقداری راکه به او بخشیده می‌تواند در ملک خود نگه دارد و عایدی آن را بطلبد و می‌تواند بفروشد و پولش را بردارد. چه به شخص مالک بفروشد و چه به دیگری. می‌تواند خود بفروشد و می‌تواند دیگری را وکیل در فروش قرار دهد.

#### حدیث یازدهم

علی بن مهزیار می‌گوید: به امام نوشتم که این مرد می‌گوید: زمینی راکه وقف کرده‌ام، بین موقوف علیهم اختلاف شدیدی رخ داده و می‌ترسم بعد از من حادثه‌ای رخ دهد. اگر اجازه فرمایید مال وقف را بفروشد و به هر کسی سهمش را بدهد؟ حضرت به خط خود نوشتند: نظر من این است که اگر از اختلاف آنان آگاه است، وقف را بفروشد بهتر است، زیرا بسا می‌شود که بر اثر اختلاف اموال و نفوس تلف می‌گردد.

«فکتب الیه بخطه و علمه ان رأیی له ان کان قد علم الاختلاف مابین اصحاب الوقف ان یبیع الوقف امثل، فانه انما جاء فی الاختلاف تلف الاموال والنفوس».<sup>۲۵</sup>

از حدیث شریف که باقیمانده حدیث قبلی است استفاده می‌شود که:

— اگر بین موقوف علیهم اختلافی باشد که احتمال تلف جان و مال برود می‌توان برای رفع غائله مال وقف را فروخت و پولش را به آنان داد.

صدوق فرموده این در صورتی است که موقوف علیهم همان چند نفر حاضر باشند و کسی از آیندگان (که هنوز به دنیا نیامده‌اند و یا به دنیا آمده‌اند و بالغ نیستند) شریک ایشان در وقف نباشند و یا وقف عام بر فقرا مسلمین نباشد و الاً فروش جایز نیست.

شیخ طوسی فرموده: این مربوط به همین مورد خاص است برای دفع ضرر و حکم موارد دیگر را نمی‌توان از آن استنباط کرد.

#### حدیث دوازدهم

به امام [زمان] نوشت که شخصی قرض دار است و مالی را وقف کرده و سپس صاحب مال مرده است و قرضی دارد که مالش، اگر وقف را به حال خود بگذارند، به قرضش وفا نمی‌کند. حضرت در جواب نوشتند: وقف به فروش برسد و به قرضش داده شود.

«فکتب (ع): بیاع وقفه فی الدین».<sup>۲۶</sup>

از این حدیث اینطور نتیجه می‌گیریم که:

— اگر واقف قرض دار است و بقیه مالش به قرضش وفا نمی‌کند نمی‌تواند وقف کند، و اگر وقف بکند و به همان حالت بمیرد، قرض ادا می‌شود و وقف باطل می‌گردد.

صاحب وسائل می‌فرماید: ممکن است که حدیث را حمل کنیم به احتمالات قبلی که در حدیث پیشین گذشت و احتمال دارد که واقف حین وقف چون قرض دار بوده و مالش وفای به قرضش نمی‌کرده، محجور و ممنوع از تصرف در اموالش بوده و حق تصرف نداشته است پس بی‌جهت وقف کرده است.

در بعضی نسخ حدیث آمده است که شخصی برای بعد از مرگش وقف کرده در این صورت «وقف» به معنای وصیت است، و اشکالی نیست که اگر قرض دار باشد به وصیت عمل نمی‌شود و مال فروخته شده و به قرضش



داده می‌شود.<sup>۲۷</sup>

حدیث سیزدهم

می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از مردی که غله جایی را بر خویشان پدری و مادری اش وقف کرده و برای مردی و ورثه او که خویشاوندی بینشان نیست به سیصد درهم در هر سال وصیت نموده.

حضرت فرمودند اشکال ندارد وصیتش برای آن مرد و ورثه‌اش درست است. گفتم: اگر از آن غله بیش از پانصد درهم به دست نیآورد چه؟ حضرت فرمود: مگر قید نکرده که از همان غله سیصد درهم بدهد؟ گفتم: چرا. فرمود ابتدا باید سیصد درهم او را بدهند و سپس بقیه مال را بردارند و الا حق تصرف ندارند.

گفتم: اگر مردی که برایش وصیت کرده بمیرد؟ فرمود: سیصد درهم مال ورثه‌اش می‌باشد ولی اگر ورثه هم مردند و قطع شدند و کسی از ایشان باقی نماند سیصد درهم به خویشان مرده می‌رسد و آن را به ارث می‌برند تا ایشان باقی هستند غله هم به حال خود باقی است.

گفتم: ورثه خویشان میت (مرده) می‌توانند اگر نیاز داشتند و غله کفایتشان را نکرد زمین را بفروشند؟ فرمود: بله می‌توانند، اگر همه راضی باشند و فروش سودمندتر به حالشان باشد.<sup>۲۸</sup>

از این حدیث چنین می‌فهمیم که:

۱. می‌توان مالی را وقف خویشان، هر که باشند، نمود و برای بیگانه هم می‌توان به هر چه خواست وصیت کرد.
۲. هر طور که شرط کرده همان طور باید عمل شود.
۳. تا حق طرف مشترک خود را نداده حق تصرف ندارد.

۴. مقداری که حق وصیت است و صاحبش مرده و به ورثه‌اش رسیده و سپس به خویشانش و عاقبت به ورثه خویشانش رسیده و حق آنها با وقف مشترک است در صورت نیاز می‌توان فروخت به شرط آنکه فروش با صلاحیت تر باشد.

صاحب وسائل می‌فرماید قبلاً گذشت که در وقف گفتیم فروش در صورتی است که موقوف علیهم همین حاضرین باشند و اگر آیندگان هم شریک باشند نمی‌توان وقف را فروخت.<sup>۲۹</sup> در اینجا هم همین طور است.

حدیث چهاردهم

به حضرت صاحب‌الامر (عج) نوشت که حدیثی از امام صادق (ع) رسیده که فرموده است: «اگر وقف بر اشخاصی معین حاضر و بر عقب و نسل ایشان باشد و اهل وقف، همه اتفاق بر فروش وقف نمایند و فروش آن اصلح به حالشان باشد می‌توانند آن را بفروشند.» حال اگر اتفاق نداشته باشند آیا می‌توان حق بعضی‌شان را خرید یا نه حتماً باید همه اتفاق داشته باشند؟

سؤال دیگر اینکه: کدام وقف است که فروش آن جایز نیست؟

حضرت پاسخ دادند که: هرگاه وقف بر امام و پیشوای مسلمین باشد فروش آن جایز نمی‌باشد. و اگر وقف بر گروهی از مسلمین باشد، می‌توانند آن را بفروشند چه همه با هم و چه جداگانه تصمیم بگیرند.

«فاجاب (ع): اذا كان الوقف على امام المسلمين فلا يجوز بيعه و اذا كان على قوم من المسلمين فليبيع كل قوم يقدر على بيعه مجتمعين و متفرقين ان شاء الله.»<sup>۳۰</sup>

از این حدیث استفاده می‌شود که:

۱. برای امام مسلمین می توان چیزی را وقف کرد.
۲. اگر برای امام و پیشوا وقف شده فروش آن جایز نیست.
۳. برای عده ای از مسلمانان نیز می توان چیزی را وقف نمود. این عده هر که می خواهند باشند.
۴. فروش وقف برای این عده جایز است چه به حال اجتماع تصمیم بگیرند که وقف را بفروشند و چه به حال انفراد. مرحوم صاحب وسائل می فرماید: مجوز فروش را قبلاً گفتیم، (و آن اصلح بودن فروش است و نیز بودن وقف برای حاضرین نه آیندگان) و در اینجا از ظاهر جواب حضرت فهمیده می شود که اینجا وقف نبوده بلکه وصیت بوده یا میراث وارث بوده است.

#### حدیث پانزدهم

علی بن مهزیار می گوید: خدمت امام عصر (عج) عرض کردم، برخی از دوستانتان از پدرانتان - علیهم السلام - نقل می کنند که: هر وقفی که برای «وقت» معلومی قرار داده شده واجب است که ورثه عمل کنند و هر وقفی که برای «وقت» نامعین و مجهول قرار داده شده باطل است، و شما دانایانتر هستید به فرمایش پدرانتان. حضرت نوشت: مطلب همین طور است پیش من هم. «فکتب (ع): هکذا هو عندی».<sup>۳۱</sup>

از این حدیث می فهمیم که:

۱. اگر وقت وقف معین باشد درست است و ورثه باید به آن عمل کنند.
  ۲. اگر وقف معین نباشد باطل است.
- شیخ طوسی فرموده: «وقت» در این حدیث به معنای مدت نیست بلکه به معنای اشخاصی و یا راهی است که وقف برای آن وقف شده است. چون اگر موقوف علیهم در وقف ذکر نشود باطل است.
- وقت به معنای اشخاص و مورد وقف در آن زمان متعارف بوده است.<sup>۳۲</sup>

می گوئیم: ممکن است وقت به معنای خودش (اجل و مدت) باشد زیرا واقف یک وقت می گوید: وقف کردم تا ۵ یا ۱۰ یا ۱۰۰ سال و یک وقت می گوید: وقف کردم تا روز قیامت یا تا روزی که زمین به وارث زمین و آسمان برسد. در این دو صورت «وقت» ذکر شده، یکی تا چند سال و دیگری تا روز قیامت که اولی را می گویند: وقف موقت<sup>۳۳</sup> و دومی را وقف مؤبد. اما ممکن است واقف در جایی هیچ کدام از این دو وقت را نام نبرده باشد، در این صورت است که امام (ع) می فرماید باطل است. والله اعلم.

#### حدیث شانزدهم

می گوید: به امام نوشتم که وقف درست و صحیح کدام است؟ بعضی روایت می کنند که وقف اگر غیر موقت باشد و ذکر وقت در آن نشود باطل است و اگر موقت باشد درست است و قابل قبول. عده ای (موقت و غیر موقت را این طور معنی کرده و) گفته اند: موقت آن است که در آن گفته شود: این وقف است برای فلان و نسل او و هرگاه منقرض شدند برای فقراء و مساکین باشد تا آنکه خداوند زمین و اهل آن را به ارث ببرد.

عده ای دیگر گفته اند: موقت آن است که گفته شود: این وقف است برای فلانی و نسل او تا باقی هستند و در آخرش نگوید: برای فقراء و مساکین تا آنکه خداوند به ارث ببرد زمین و اهلش را، و غیر موقت آن است که بگوید: این وقف است و کسی را نام نبرد. حال بفرمایید کدام درست است و کدام باطل؟

حضرت در جواب نامه نوشته بودند: وقف ها به حسب وقفی است که می کنند ان شاء الله.

«فوق (ع): الوقوف بحسب ما يوقفها ان شاء الله».<sup>۳۲</sup>

از این حدیث این بهره‌ها را می‌گیریم:

۱. وقف یا موقت است و یا غیر موقت، موقت یا مؤبد است و یا منقطع.
۲. به حسب پاسخی که امام داده‌اند هر دو قسم موقت را تصدیق نموده و وقف به هر دو نحو را قبول فرموده‌اند، ولی از غیر موقت چیزی نفرموده‌اند و شاید همان را که سائل گفته که غیر موقت باطل است قبول فرموده و او را در عقیده‌اش تصدیق کرده‌اند. بلی به گواهی حدیث قبلی غیر موقت باطل است.
۳. امام (ع) به هر دو قسم موقت چه مؤبد و چه منقطع، کلمه وقف را اطلاق فرموده است گرچه اصطلاحاً قسم منقطع را حبس نامیده‌اند.

حدیث هفدهم

می‌گوید نوشتم زمینی است که جد من برای نیازمندان از فرزندان فلانی وقف کرده و آنها زیادند و در جاهای مختلف متفرق و پراکنده می‌باشند.

حضرت در جواب نوشتند که مقصود تو را فهمیدم. وقف مال همان افرادی است که در جای ملک وقف حاضرند، و تو را نشاید که از غائبین جست و جو کنی.

«... لمن حضر البلد الذي فيه الوقف، وليس لك ان تتبع من كان غائبا».<sup>۳۵</sup>

از آن می‌توان استفاده کرد که:

۱. وقف صرف و خرج کسانی می‌شود که در محل وقف حاضرند، و به غائبین نمی‌رسد مگر آنکه آنها خودشان بیایند و حاضر باشند.

۲. جست و جوی واقف یا متولی وقف از وجود غائبین لازم نیست «لیس لك ان تتبع» (واجب و لازم نیست بر تو که تتبع نمایی).

صاحب وسائل می‌گوید: حدیث در تهذیب<sup>۳۴</sup> و فقیه<sup>۳۵</sup> نیز روایت شده ولی با قدری اضافه به این نحو:

«... من ولد فلان بن فلان الرجل الذي يجمع القبيلة وهم كثيرون متفرقون في البلاد، وفي بلد الموقوف (الواقف)

حاجة شديدة فسألوني ان اخصمهم لهذا و دون سائر ولد الرجل الذي يجمع القبيلة فاجاب...» یعنی گفتم حاضرین

نیاز شدید دارند و گفته‌اند منافع وقف را به ما بده. حضرت فرمودند: مال همین هاست که حاضرند...<sup>۳۸</sup>

می‌گوییم در اینجا شدت حاجت حاضران مطرح شده است و شاید احتیاج شدید ایشان دخالت در نظر امام داشته

که فرموده است: وقف را در اشخاص حاضر مصرف کن و به غائبین کاری نداشته باش. والله اعلم.

و شاید هم در این مورد خاص امام از ولایت خود استفاده فرموده و این حکم را داده است.

حدیث هجدهم

فرموده است: «من اوقف ارضاً ثم قال: ان احتجت اليها فانا احق بها، ثم مات الرجل، فانها ترجع الى الميراث.»<sup>۳۶</sup>

(کسی که زمینی را وقف کند و بعد بگوید: اگر محتاج شدم خودم سزاوارتر به آن باشم و بعد این شخص بمیرد. زمین

به ورثه به ارث می‌رسد).

این نشان می‌دهد که وقف از اول باطل بوده یا اینکه حبس است و به مرگ او از حبس بیرون می‌گردد. ولی صاحب

جواهر می‌فرماید: سزاوارتر این است که بگوییم: وقف است، نظیر وقف موقت.<sup>۳۷</sup>

## وقف در کتب حدیثی اهل سنت

در کتب حدیثی اهل سنت کم‌تر حدیثی که لفظ وقف در آن آمده باشد یافت می‌شود. فقط دو یا سه حدیث است که فقهای ایشان از آنها وقف را استفاده کرده‌اند.

در موطأ نوشته مالک بن انس (۲۵۷ - ۲۰۷) تنها حدیث ابوطلحه را تحت عنوان «کتاب الصدقات» آورده است،<sup>۲۱</sup> و قصه ابوطلحه هم عنوان وقف ندارد.

دارقطنی (۳۸۵ - ۳۰۶) در سنن خود تنها قصه وقف عمر بن الخطاب را که از زبان عبدالله عمر نقل شده است به چند سند آورده، و در آن هم کلمه وقف نیست و دارقطنی هم عنوان باب را «باب احباس» قرار داده.

در یک جا دارد که پیامبر اکرم فرمود: «احبس اصلها و سبیل ثمرها»،<sup>۲۲</sup> در جای دیگر دارد که حضرت فرمود: «ان شئت تصدقت به و امسکت اصله»،<sup>۲۳</sup> در نقل دیگر دارد که حضرت فرمود: «حبس اصلها و تصدق بثمرتها».<sup>۲۴</sup>

در نقل دیگر دارد که عمر گفت: نذر کرده‌ام که مالم را تصدق نمایم. حضرت فرمود: «احبس اصلها و سبیل ثمرتها».<sup>۲۵</sup>

در تمام اینها، اشاره به زمینی است که از غنیمت خیبر سهم عمر شده بود و آن زمینی باارزش بود.

دارقطنی حدیثی دیگر نقل می‌کند که احتمال دارد جدای از حدیث زمین خیبر باشد.

عمر گفت: یا رسول الله مالی در ثمنم دارم، چه کنم؟ حضرت در یک نقل فرمود: «تصدق به، تقسم ثمره و تحبس اصله لایباع و لایورث».<sup>۲۶</sup>

و در نقل دیگر فرمود: «احبس اصلها و سبیل ثمرتها».

در یک عنوان کلمه وقف را به کار برده و آن در وقف مساجد و آب انبارهاست که گفته است: «باب وقف المساجد و السقایا».<sup>۲۷</sup>

صاحب کتاب التاج الجامع للاصول که اخیراً در مصر نوشته شده و جامع احادیث چند کتاب حدیثی اهل سنت است، بابی را در آن کتاب باز نموده به عنوان «کتاب الوقف»، در این باب ابتدا قصه وقف ابوطلحه را نقل کرده می‌گوید:

ابوطلحه باغ نخلی در مدینه مقابل مسجد «بئرحا» داشت در این باغ آب خوشگواری بود که هر وقت پیامبر اکرم (ص) می‌آمدند از آن آب می‌نوشیدند. تا آیه ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ﴾<sup>۲۸</sup> نازل گردید. ابوطلحه در

باغ خود کار می‌کرد، پیامبر اکرم بر او گذشتند. عرض کرد: می‌خواهم این زمین را وقف کنم، زمین در اختیار شما هر طور می‌خواهید عمل کنید. حضرت فرمود: مبارک زمین را به خویشانانت اختصاص بده. ابوطلحه آن را بین

خویشاوندان و پسر عموهایش تقسیم کرد.<sup>۲۹</sup>

نویسنده کتاب مزبور سپس وقف عمر را نقل می‌کند که زمین باارزشی از خیبر سهم او شده بود. آمد خدمت رسول اکرم (ص) و عرض کرد: با آنکه خیلی این زمین را دوست دارم، می‌خواهم آن را تصدق کنم. شما چه می‌فرمایید؟

حضرت فرمود: «ان شئت حبست اصلها و تصدقت بها. فتصدق بها عمر، ان لایباع اصلها و لایورث و لایوهب».<sup>۳۰</sup> یعنی خواستی می‌توانی اصل آن را حبس (وقف) کنی و ثمره‌اش را تصدق نمایی. عمر هم آن را تصدق

قرار داد که در مصارف فقرا، خویشاوندانش، آزاد کردن بردگان و مسافران درمانده در راه و مهمانان به مصرف برسد. آن گاه عمر سند وقف را نوشت و به همان نحوه وقف کرده بود سند آن را تنظیم کرد و صاحب کتاب متن سند را از سنن

ابوداود نقل می‌کند که عمر گفت و نویسنده نوشت.<sup>۳۱</sup>

دارقطنی در سنن خود از ابن عمر نقل می‌کند که اول تصدقی که به انجام رسید، همین تصدق عمر بود.<sup>۵۷</sup> پیشتر گفته شد که پیامبر اکرم (ص) و امامان اهل البیت نیز وقف و صدقات بسیاری داشته‌اند و سندهایی را تنظیم کرده‌اند که در این مقاله مجال سخن در این باره نیست. در موضوع وقف مسائل بسیاری از نظر اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی مطرح است و جای سخن فراوان ولی ما در همین جا سخن کوتاه نموده و مقاله را به پایان می‌بریم.



#### پی‌نوشت‌ها

۱. جواهر جدید، ج ۲۸، ص ۳.
۲. همان مدرک، ص ۴.
۳. تهذیب، ج ۹، ص ۱۵۰، حدیث ۴۰.
۴. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۱.
۵. وسائل الشیعة، ج ۲۸.
۶. به تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۵۲ به نقل از اعیان الشیعة و المراجعات و بصائر الدرجات مراجعه شود.
۷. همان مدرک، ص ۵۲.
۸. در اصل الشیعه و اصولها، ص ۸۹، طبع قاهره «الاحکام والسنن»، ولی آنچه در متن است درست می‌باشد.
۹. تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۱۱۲.
۱۰. نوشته کوچکی به عنوان «الاصول الاربعمة» چندی پیش به طبع رسیده است.
۱۱. مقدمه چاپ جدید من لا یحضر.
۱۲. به آشنایی با علوم اسلامی «فقه»، شهید مطهری، مراجعه شود.
۱۳. به مقدمه چاپ جدید تهذیب و مقدمه استبصار مراجعه شود.
۱۴. به کافی نوشته حلبی به تحقیق رضا استادی، ص ۳۲۴ مراجعه شود.
۱۵. همان مدرک، مقدمه محقق، ص ۵؛ به آشنایی با علوم اسلامی «فقه»، شهید مطهری، نیز مراجعه شود.
۱۶. فقه را به سه دوره تقسیم کرده‌اند:
- الف. قبل التّدوین که مستقیماً از کتاب و سنت گرفته می‌شد و کم و بیش اجتهاد در آن صورت می‌گرفت، ولی همه اینها شفاهی بود.
- ب. دور التّدوین که فقهای پیداشدند و دست به تدوین فقه زدند و ما چند نفر از ایشان را از شیعه نام بردیم.
- ج. دور التّکمیل که تاکنون نیز ادامه دارد.
۱۷. وسائل، ج ۱۳، ص ۲۹۴، به نقل از تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۴ و فقیه، ج ۲، ص ۲۹۱.
۱۸. وسائل، ص ۲۹۵ به نقل از فقیه، ج ۲، ص ۲۸۹ و تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۱.
۱۹. وسائل، ص ۲۹۵ به نقل از فروع کافی، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲۰. وسائل، ص ۲۹۶ به نقل از فروع کافی، ج ۲، ص ۲۴۴ و فقیه، ج ۲، ص ۲۸۹ و تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۰.
۲۱. وسائل، ص ۲۹۸ به نقل از فروع کافی، ج ۲، ص ۲۴۴ و فقیه، ج ۲، ص ۲۹۰ ولی قدری از عبارت راندارد و تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۲ و استبصار، ج ۴، ص ۱۰۲.
۲۲. وسائل، ص ۲۹۹، به نقل از تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۴ و فقیه، ج ۲، ص ۲۸۹ و فروع کافی، ج ۲، ص ۲۵۰.
۲۳. وسائل، ص ۳۰۰ به نقل از اکمال الدین یا کمال الدین، ص ۲۸۷ و احتجاج، ص ۲۶۷.
۲۴. وسائل، ص ۳۰۱ به نقل از اکمال الدین، ص ۲۷۴.
۲۵. وسائل، ص ۳۰۳ به نقل از فروع کافی، ج ۲، ص ۲۴۴ و فقیه، ج ۲، ص ۲۹۰ و تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۱ و استبصار، ج ۴، ص ۹۷ و ج ۱، ص ۱۷.
۲۶. وسائل، ص ۳۰۴ به نقل از تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۱ و استبصار، ج ۴، ص ۹۸ و فروع کافی، ج ۲، ص ۲۴۴ و فقیه، ج ۲، ص ۲۹۰.
۲۷. وسائل، ص ۳۰۵ به نقل از تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۱ و استبصار، ج ۴، ص ۹۸ و فروع کافی، ج ۲، ص ۲۴۴ و فقیه، ج ۲، ص ۲۹۰.
۲۸. وسائل، ج ۳، ص ۳۰۵.
۲۹. وسائل، ص ۳۰۵ به نقل از تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴ و فقیه، ج ۲، ص ۲۹۰.
۳۰. وسائل، ص ۳۰۶ به نقل از فروع کافی، ج ۲، ص ۲۴۳ و فقیه، ج ۲، ص ۲۹۱ و تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۲ و استبصار، ج ۴، ص ۹۹.
۳۱. وسائل، ص ۳۰۶.
۳۲. وسائل، ص ۳۰۶ به نقل از احتجاج، ص ۲۷۴ ولی در نسخه احتجاج آمده است که: از فقیه حدیثی نقل شده و منظور از فقیه امام است.
۳۳. وسائل، ص ۳۰۷ به نقل از تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۱ و استبصار، ج ۴، ص ۹۹ و فروع کافی، ج ۲، ص ۲۴۴ و فقیه، ج ۲، ص ۲۸۹.
۳۴. وسائل، ص ۳۰۷.
۳۵. به جواهر جدید، ج ۲۸، ص ۷۴ مراجعه شود. این قسم را اصطلاحاً بعضی حبس می‌نامند ولی در حدیث بعد امام (ع) برای این قسم هم وقف اطلاق فرموده است.
۳۶. وسائل، ج ۱۳، ص ۳۰۷ به نقل از تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۱ و استبصار، ج ۴، ص ۱۰۰.
۳۷. وسائل، ج ۱۳، ص ۳۰۸ به نقل از فروع کافی، ج ۲، ص ۲۴۴.
۳۸. تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۱.
۳۹. فقیه، ج ۲، ص ۲۹۰.
۴۰. وسائل، ص ۳۰۸.
۴۱. تهذیب، ج ۹، ص ۱۵۰، حدیث ۴۰.
۴۲. جواهر، ج ۲، ص ۲۸، ص ۷۴.
۴۳. موطأ، ج ۲، ص ۹۹۵، حدیث ۲.
۴۴. سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۸۶.
۴۵. همان مدرک.
۴۶. همان مدرک.
۴۷. همان مدرک.
۴۸. همان مدرک.
۴۹. همان مدرک، ص ۱۹۴.
۵۰. سوره آل عمران، آیه ۹۲.
۵۱. التاج الجامع للاصول، نوشته ناصف علی ناصف، ج ۲، ص ۲۴۳ به نقل از صحیح بخاری، مسلم و ترمذی.
۵۲. همان مدرک، ص ۲۴۴ به نقل از بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود و ابن ماجه.
۵۳. همان مدرک، ص ۲۴۴.
۵۴. به همان مدرک، ص ۲۴۵، مراجعه شود.
۵۵. سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۸۶.
۵۶. به الأم، ج ۸، ص ۱۳۳ به بعد، مراجعه شود.
۵۷. به همان مدرک، ص ۱۳۳، مراجعه شود.